

چداftاده از دریا

خلوت‌ترین اسفند جزیره قشم

امید رحیمی؛ از فرودگاه که سوار ماشین شدم، به سمت خانه، دیدم ساندویچ‌فروشی عبدل تعطیل است. اصلا حواسم به ویروس و مسائل مربوط به آن نبود. پارک ساحلی هم کسی غیر از بچه‌های محله سیم‌بالا که همیشه خدا آنجا هستند، نبود؛ نه چادری و نه خیمه‌ای. حتی کسی در صف دستشویی هم نبود؛ خلوت‌ترین اسفند جزیره که در این ۲۸ سال دیده بودم. هر چه پاساژ بود تق‌ولق و نیمه‌تعطیل بود. ایستگاه تاکسی‌ها هم کسی نبود و انگار زمان ایستاده بود. تک‌وتوک بودند مسافرانی که معلوم بود راضی نیستند از این همه تعطیلی و بومی‌هایی که به هر چه مسافر به عنوان ناقل ویروس نگاه می‌کردند. اسکله «هنگام» هم سیستم جداسازی داشتند، می‌گفتند بومی حرف بزن، اگر بلد نبودی بومی بندری حرف بزنی نمی‌توانستی سوار شناور شوی. یک بخت‌برگشته‌ای را از وسط کار برگرداندند و قشم پیاده‌اش کردند. هرمز هم همین وضع است و فقط ساکنان می‌توانند بروند و بیایند. لارک جا ماند، البته که آن هم وضعیت همین است. گلدن‌فود که بزرگ‌ترین رستوران قشم شده، در این چند روز اخیر هم از ترس شیوع تمام بخش‌هایش را تعطیل کرده است. چند شاورمافروشی محلی در روستاهای اطراف باز هستند که ترجیح می‌دهند افراد غیربومی از آنها خرید نکنند. خیلی از مسافران پول بیشتر می‌دهند به بومی‌ها که آنها را با قایق‌های شخصی به سواحل خلوت برسانند. بومی‌ها هم خیلی‌هایشان نه نمی‌گویند. یک پولی می‌گیرند و افراد متقاضی را می‌رسانند به گوشه‌وکنار دنجی. در قشم و جزیره‌های اطراف دو فصل پر درآمد وجود دارد؛ یکی فصل میگوست که اواخر شهریور آغاز می‌شود تا اوایل آبان، یکی هم همین نوروز است و مسافره‌ای پس و پیشش که ظاهرا امسال خیلی کم‌جان‌تر از سال‌های قبل خواهد بود. مغازه‌دارها آشفته‌اند، آشفته از انبارهای پری که معلوم نیست سرنوشت‌شان چه شود. خیلی‌ها بارشان در خصب عمان گیر کرده و خیلی‌ها سفرشان به چین لغو شده است. فعلا همه منتظرند و نمی‌خواهند قبول کنند که امسال قرار است رونقش کمتر باشد. صاحبان این خانه‌های محلی هم که شبانه اجاره می‌روند، زانوی غم بغل گرفته‌اند و نگران‌اند دشتی نداشته باشند. همه نگران‌اند و خشمگین طبعاً. مراکز ژنوپارک هم یکی از یکی خلوت‌تر و به‌تبع آن، این برگزارکننده‌های تورهای محلی هم بی‌کارت‌ر از همیشه!

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۹۸ • ۱۰ رجب ۱۴۴۱ • ۵ مارس ۲۰۲۰ • سال هفدهم • شماره ۳۶۶۴ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۱۶ • اذان مغرب ۱۸:۲۱ • اذان صبح فردا ۵:۰۴ • طلوع آفتاب ۶:۲۷

روزنارفرا

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

مارکو آتجلیس

در حاشیه روز درختکاری



من دانم به نگاه تو چه راز یست نهان...

راز-مهربانی



razcharity | riseco_holding

www.razcharity.com

سلام به فردا

ای شاخ تر به رقص آ

سامان موحدی راد؛ محبوب‌ترین ویدئوهای این‌روزهای شبکه‌های اجتماعی در ایران مربوط به پزشکان، پرستاران و کادر درمانی بیمارستان‌هایی است که در صف اول مبارزه با کرونا قرار دارند. جامعه ایرانی که تا همین چند ماه پیش بدگمانی‌های کلیشه‌ای و ادامه‌داری از جامعه پزشکی در ذهن داشت، یکباره همه خصومت‌ها را فراموش و آنها را به صف اول قهرمان‌های این روزهایش اضافه کرد. روزهای سختی که بی‌شک به قهرمان‌هایی دلگرم‌کننده و وظیفه‌شناس رسید. ویدئوهایی که این روزها در میان ایرانی‌ها بسیار محبوب است و مدام در حال اضافه‌شدن بر تعدادشان و دست به دست شدن در فضای مجازی است. واکنش‌ها به این موج تازه شبکه‌های مجازی اما بسیار جالب است. غالبا این دست اقدامات با واکنش‌های تندى مواجه و خیلی زود با عوامل آن برخورد می‌شد. اما شاید این ذات این روزهای تلخ و ناراحت‌کننده است که موجب شده حتی نگاه آتهایی که اغلب با تندخویی با این مسائل برخورد می‌کردند هم کمی نرم شده و حداقل واکنشی به این مسئله نداشته باشند. اگرچه کاربرانی در شبکه‌های اجتماعی ساز مخالف زده‌اند اما چندان بسامد صدای‌شان بلند نبود. از سوی دیگر اگرچه اغلب با این امر خیلی ضربه‌ی برخورد می‌شد اما شکر خدا فعلا خبری از این دست اخبار هم نیست، البته احتمالا پوشیده‌بودن چهره پرستاران و کادر درمانی هم در این ویدئوها در شناسایی‌نشدن آنها تأثیر داشته تا موج ویدئوهای مسرت‌بخش این روزها ادامه داشته باشد. نکته مهم در اینجاست که این روزها پزشکان، پرستاران و کادر درمانی بیمارستان‌ها در صف اول مبارزه با این بیماری خطرناک قرار دارند. شیفت‌های کاری‌شان طولانی‌تر شده و ساعات کاری بیشتری را باید در مراکز درمانی بگذرانند. فشار کاری شدید، گسترش بیماری و



تعداد مراجعات بیشتر و استرس اینکه خودشان بیشتر از هر کس دیگری در معرض بیماری قرار دارند، از جمله مواردی است که روحیه آنها را تهدید می‌کند. از همین رو بسیاری با دیدن این دست ویدئوها هم خودشان امیدوار می‌شوند و هم

تکلیف و واقعه

رهایی جمعی

این هنگامه بلا دیگر تئوری‌های شیکی که احمد آقا را مستحق این زندگی و این وضعیت معاش می‌دانند برای خیر فردی طرفدارانش هم جواب نمی‌دهد. حتی اگر احمد آقا مثال همان نظریه‌های دست‌راستی باشد که از سر تنبلی و بی‌استعدادی به این وضعیت افتاده است، دیگر باید متوجه شده باشیم که آن نظریه‌های فردی، آن نظریه‌هایی که معتقدند شما فقط وظیفه دارید که گلیم خود را از آب بیرون بکشید در بزنگاه بحران جواب نمی‌دهد. به چیزی ورای آن سخنرانی‌های انگیزشی نیاز است، دیگر عریده‌های مرد سياه‌پوست برای تحریک‌مان چندان کارساز نیست تا به [موفقیت] برسیم. احمد آقا اگر ناقل شود من هم ناقل می‌شوم، من هم ناقل شوم یکی دیگر و این دومینو آن‌قدر ادامه پیدا می‌کند که دیگر هیچ‌کس، حتی آن [مستعدانی] که وزیر و وکیل هم شده‌اند از آن در امان نیستند.

اگر به این سخن باور نداشتیم که خوشبختی فردی نیست دیگر لاقال باید باور کنیم رهایی از بحران کرونا تنها با بیرون‌کشیدن گلیم خود از آب امکان‌پذیر نیست. هرچقدر از نظر تئورسین‌های بازار آزاد آتهایی که ماسک، ژل و اسکل احتکار کردند و به چندین برابر قیمت فروختند باهوش و زرنگ باشند، آنها هم تنها با فکرکردن به خود از این بحران نمی‌توانند بیرون بیایند. همان‌هایی که از فرط گرانی توانایی خرید وسایل ضدعفونی پیدا نمی‌کنند و نمی‌توانند ماسک بزنند بالاخره یک‌جا، هرچقدر هم که در برج و باروهایتان ایزوله باشید با شما برخورد می‌کند و بحران‌شان، بحران شما هم می‌شود.

آنها که به رهایی فردی خود می‌اندیشند اگر ذره‌ای هوش داشته باشند متوجه می‌شوند در وضعیتی که سوپ‌خوردن یک نفر در ووهان چین باعث مریض‌شدن یک نفر در قم می‌شود، برای هیچ فردی راهی به رهایی نیست، مگر اینکه جمع رها شود. امروز دیگر رهایی جمعی نه یک امر اخلاقی که ازقضا امری مصلحت‌اندیشانه است.

تماشا

درباب هم‌سنگ‌بودن زن وازدها



مریم رحمانیان

● زمینی بزرگ را در نزدیکی ژوهانسبورگ به بازسازی قبیله‌های آفریقایی اختصاص داده‌اند. به مکانی توریستی تبدیل شده است که بی‌رو برگرد، در سفر آفریقا باید به آن سر بزنید. در گروه‌های چندنفره با همراهی یک تورلیدر که لباس محلی آفریقایی به تن داشت، از میان درختان رد می‌شدیم و یکی‌یکی به خانه قبیله‌های مختلف سر می‌زدیم. نحوه اجازه‌گرفتن برای ورود به هر قبیله‌ای هم خاص و منحصر به فرد و اکثرا با داد و فریاد همراه بود. هر قبیله آداب مخصوص خودش را داشت که راهنما برایمان توضیح می‌داد. در قبیله‌ای، زنان مجرد دامن‌های رنگی کوتاه به پا داشتند. راهنما با دست، زنان بزرگ‌تر قبیله را نشان داد و با لهجه عجیب آفریقایی که زینت انگلیسی‌اش شده بود، گفت بعد از ازدواج، دامن‌های رنگی به دامن‌های بلند تیره و بدون زینت تبدیل می‌شود. گفت زنان تا ابد مجبور به سر کردن کلاهی هستند که به موهایشان بافته می‌شد و در واقع نشانی از وفاداری‌شان به همسر بود. جلوتر رفتم و راهنما برایمان توضیح داد که مردان این قبیله هیچ محدودیتی در تعدد همسر نداشتند؛ تنها شرط اذن همسر اول برایشان وجود داشت. به مردان قوی‌هیکل قبیله نگاه می‌کردم، لباسشان درست مثل انسان‌های اولیه، فقط یک تکه بزرگ پوست گوزن بود که به دور پایشان پیچیده شده بود. با سلاح‌های تیز و نگاه‌های برنده، پاها را به عرض شانه باز کرده و کاملا معتمد به نفس، دست به سینه ایستاده بودند و مسکوت، به توریست‌ها نگاه می‌کردند. شرط اجازه همسر اول به نظرم کمی مسخره آمد چون احتمالا نه‌گفتن به چنین موجداتی چندان عقلائی نبود. مردانی که در تور ما بودند، با خنده آرزوی حضور در چنین قبیله دموکراتی را کردند و در راستای حمایت از درستی کار مردان این قبیله و هم‌سنگی زنان و ازدها، از شعرای بزرگ ایران مثال می‌آوردند. در قبیله‌ای دیگر، وارد یکی از آن خانه‌های سنتی شدیم. راهنما توضیح داد که زنان همیشه سمت راست محفل می‌نستند و وقتی علت را پرسیدیم، با خنده گفت چون همیشه زنان طرف راست هستند و حق با آنان است (Women are always right!). همچنین چون درِ ورود، رو به سمت چپ باز می‌شد، هنگام حمله، به مردان اجازه محافظت از زنان را می‌داد. موقع خروج هم زنان دیرتر از مردان خارج می‌شدند که اگر دشمنی بیرون کمین کرده باشد، آمادگی دفاع داشته باشند. مردان گروه‌مان می‌خندیدند و به فارسی درباره حق و حقوق زنان این قبیله که به‌وضوح با قبلی‌ها تفاوت داشت، شوخی می‌کردند. کسی از آنها این بار آرزو نکرد در این قبیله باشد.



«زن و ازدها هر دو در خاک به جهان پاک از این هر دو ناپاک به» یکی از بیت‌های منسوب به فردوسی است که حتما بارها شنیده‌ایم. پشت‌بندش هم یکی، دو جمله با این مضمون که وقتی شاعر بزرگ ایران چنین گفته است، پس شکی در درستی محتوایش وجود ندارد. بله، در وجود ابیات و حکایات زن‌ستیزانه در ادبیات کلاسیک شکی نیست. برای مثال، تنزل جایگاه زن به موجود درجه دو یا سه در گلستان، اتفاقی است که مکررا شاهدش هستیم. من وقتی داشتم به شوخی‌های تکراری دوستانمان در تصور درباره ارزش زن گوش می‌دادم، نمی‌دانستم از قضا این بیت از اصالت کافی برخوردار نیست به طوری که حضورش در ۱۵ دست‌نویس از کهن‌ترین و معتبرترین دست‌نویس‌های شاهنامه، به چشم نمی‌خورد. شهرت این بیت و راهیابی‌اش به شاهنامه‌های جدید، قصه‌ای جاداست و بازگویی‌اش در اینجا چندان ضرورتی ندارد. تنها حرف مهمی که در آستانه روز جهانی زن گفتنش برایم اهمیت داشت، صحبت از بیهودگی حضورش در تقویم بود؛ روزی که حضورش در تقویم همان‌قدر اشتباه است که حضور آن بیت در شاهنامه. همان‌قدر که باید به خودمان بقبولانیم چنین روزی از اساس نباید وجود خارجی می‌داشت، چراکه حضورش شاید این جمله کلیشه‌زده را از یادمان ببرد که در تمام ۳۶۵ روز سال، قبل از آنکه جنسیت بخواهد برایمان روزهای جدا بسازد، انسانیم. همان‌قدر که هنوز خیلی‌ها تا کلمه فمینیست را می‌شنوند، فقط تصویر زانی خشمگین را به یاد می‌آورند با موی کوتاه و لباس‌های گشاد یا به باور برخی، مردانه. غافل از اینکه باید هرچه زودتر دست به سر و روی کلیشه‌های فسیل‌شده‌مان بکشیم، چرخ می‌ان قبیله‌های ذهنی‌مان بزنیم، سروسامان‌شان دهیم و شاید کمی ترمیم‌شان کنیم.